

گرجستان نفتی از خود ندارد. همه نفت این کشور از آذربایجان می‌رسد، کشوری غنی از نفت که مجرای خروجی به دریای سیاه و دریای مدیترانه برای آن وجود ندارد. علی‌رغم توافق میان کشورها،نفت با قطارها از آذربایجان به بندر باتومی در دریای سیاه هدایت می‌شود و در ازای خدمات حمل‌ونقل و امنیت آن، گرجستان یک پنجم از نفت یا فرآوردههایش را دریافت می‌کند. به عبارت دیگر، یک پنجم هر تانکر متعلق به گرجستان است. طبق بهترین سنت کمونیستی میراث گر جستان سابق، دسترسی به نفت گرجستان تقریباً یک مأموریت غیر ممکن است. فقط رشوه و روابط کمک می‌کنند تا این راه هموار شود. افراد کلیدی معمولاً مقامات ارشد در دولت گرجستان هستند و این دقیقاً مأموریت «آبشا» بود، تانکر را پیدا کند و آن را به سمت من بکشاند.

«آبشا» به گرجستان رفت. او را به تلفن ماهواره‌ای مجهز کردم - من فکر می‌کنم که او یکی از اولین کسانی بود که از این وسیله استفاده می‌کرد - و من با ن' به لندن رفتم. در منزل من مستقر شدیم و از آنجا بر عملیات پیچیده نظارت

کردیم. مأموریت «آبشا» قرار بود با خروج تانکر از گرجستان به اتمام برسد. ما باید بر مرحله بعدی عملیات هم مراقبت می‌کردیم - فروش تانکر کشتی در قلب دریا.

«آبشا» به تفلیس رفت. همراه با وی الی رهمیلویچ رفت. با وجود سابقه گرجستانی‌اش، «آبشا» به زبان محلی مسلط نبود و با رهمیلویچ مساعدت شد، مهندسی در تخصص خود که در دوره جنگ دوم جهانی در سبیری ماند و آنجا یاد گرفت. با آمدنش به اسرائیل به «تعمیر و نگهداری هواپیما» پیوست و سپس به عنوان فرستاده وزارت دفاع در ایالات متحده خدمت کرد. با بازگشتش به اسرائیل در سیات «اداره صادرات دفاع» در وزارت دفاع کار کرد و پس از اینکه بازنشسته شد به تیم من پیوست و در همه اقدامات ما در اتحاد جماهیر شوروی سابق کمک کرد. بلافاصله وقتی به تفلیس رسید، «آبشا» تلاش‌ها برای ملاقات با وزیر انرژی و نفت گرجستان را آغاز کرد، فردی کلیدی در عملیات که از طریق رئیس‌جمهور شوراندازده خواست تا «در همه حالی»، همان طور که گفت، مراقب باشد که نهمردی تانکر سوختی را که قولش را به او داده دریافت کند. در نهایت با کمک فرد رایط، دو نفر در رستورانی لاکچری در مرکز تفلیس ملاقات کردند. «آبشا» وزیر گرجستانی را به یک شام

- مقدمه

قبل از شکل‌گیری انقلاب اسلامی، تلاش‌هایی برای دور نگه داشتن متدینان از صحنه سیاست انجام می‌گرفت و حتی چنین تبلیغ می‌شد که کسی که مؤمن و متدین باشد در امور سیاسی دخالت نمی‌کند و فرهنگی ایجاد شده بود که واژه «آخوند سیاسی» یک دشنام محسوب می‌گردید و همین امر متدینان و روحانیان را از وارد شدن در عرصه سیاست باز می‌داشت. تا این‌که کم‌کم گروه‌های کوچک سیاسی در بین متدینان به وجود آمد. از جمله جمعیت مشهور فدائیان اسلام که البته یک گروه بسیار کوچک ولی در عین حال مصمم و محکم بودند. حزب ملل اسلامی نیز بعد از کودتای ۲۸ مرداد با تعداد اندکی به وجود آمد که بعد از مدتی لو رفتند و متلاشی گردیدند. در کنار این احزاب و گروه‌های کوچک، گروه‌های دیگری وجود داشتند که در ابتدای یا در طول مسیر حرکت خود، به انحراف کشیده شده، درصد برآمدند تا مبارزه اسلام‌خواهی مردم ایران را نیز دچار انحراف نمایند. جادارد به برخی از این گروه‌ها و جریانات منحرف اشاره شود تا شناسایی آن‌ها از یکدیگر و متمایز ساختن آن‌ها از طرفداران اصل انقلاب تسهیل گردد. قابل ذکر است از همان آغاز نهضت اسلامی، این جریانات حرکت رو به رشد انقلاب اسلامی را تحت تأثیر قرار می‌دادند و در مقاطعی باعث سیر نزولی در این حرکت می‌شدند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز این گروه‌ها همچنان به‌ه فعالیت خود ادامه دادند و برخی از آن‌ها هم‌اینگ نیز مسیر انحرافی خود را می‌پیمایند. در این درس به برخی از این گروه‌ها و جریانات اشاره خواهد شد تا خواننده این نوشتار نسبت به جریانات سیاسی آن زمان، اطلاعاتی اجمالی به دست آورد.

- جریانات مارکسیستی**

بعد از شهریور ۱۳۲۰ دولت قوی‌ای در ایران وجود نداشت. در هر گوشه از این سرزمین، هر کس برای خود فعالیت می‌کرد و حزب توده، دارای گرایشات مارکسیستی بود، نیز تحت آن همان زمان رشد چشمگیری پیدا کرد. در آن زمان، کتاب‌ها، مجلات و روزنامه‌های در زمینه مسایل ماتریالیستی و دیالکتیک، که زیربنای مکتب مارکسیسم بود، توسط سران این حزب چاپ و در سطح وسیعی منتشر می‌گردید و از این طریق، مادی‌گرایی در جامعه ترویج می‌شد. از این رو، در آن دوران، افکار مارکسیستی، از افکار فلسفی‌اش گرفته تا افکار اقتصادی و اجتماعی و اقتصادی، بسیار رواج داشت و بهترین کتب مربوط به ایدئولوژی آن عصر نیز مخصوص آن‌ها بود و کرسی‌های بسیاری را در دانشگاه‌ها اشغال کرده بودند.

روحانیت در آن زمان دچار ضعف جدی در ایین زمینه بود؛ چراکه عملاً در حوزه‌های آن زمان، آنچه رواج داشت تنها فقه و اصول بود و بدیهی است که تنها با چنین مباحثی نمی‌توان جواب این همه مسایل را داد. شهید مرتضی مطهری(رحمه‌الله) از معهود افراد و شاخص پیشگامان در این جهت بود که این خطر را احساس کرد و سعی کرد در خدمت مرحوم علامه طباطبایی(رحم‌الله)، چنین مباحثی را مطرح سازد و با ارائه راه‌حل صحیح برای چنین مسایلی، ذهن جامعه را از انحراف نجات دهد.

«آبشا» به گرجستان رفت. او را به تلفن ماهواره‌ای مجهز کردم - من فکر می‌کنم که او یکی از اولین کسانی بود که از این وسیله استفاده می‌کرد - و من با ن' به لندن رفتم. در منزل من مستقر شدیم و از آنجا بر عملیات پیچیده نظارت کردیم. مأموریت «آبشا» قرار بود با خروج تانکر از گرجستان به اتمام برسد. ما باید بر مرحله بعدی عملیات هم مراقبت می‌کردیم - فروش تانکر کشتی در قلب دریا.

خوب متعمر کرد و در طول آن در حضورش نامه رئیس‌جمهور شوراندازه را نشان داد که خود را مکلف کرده تا از طریق او دوازه و نیم هزار تُن سوخت دیزل را منتقل کند. وزیر گرجستانی به طور خاصی برانگیخته نشد. «آبشا» به کار بر روی او ادامه داد و فقط بعد از اینکه به او بطری پر ودکا نوشاند، وزیر، معامله را تأیید کرد. الف» با موفقیت تکمیل شد. «آبشا» مجهز به حواله تحویل و جزئیات تانکری که در بندر باتومی لنگر انداخته، به شهر بندری رفت. یکی از ماشین‌های اداری مسلح رئیس‌جمهور شوراندازه در اختیارش گذاشته

«امید و شکست»
خاطر ات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امینتی
یعقوب نیمردی برای اسرائیل – ۹۳

«آبشا» به گرجستان رفت



شدم و این کمک مهمی برای موفقیت عملیات بود. شوراندازه پافشاری کرد که وزیر انرژی هم به بندر برود تا شخصاً اطمینان یابد که مشکلاتی وجود نخواهد داشت. باتومی به فاصله حدود چهارصد و پنجاه کیلومتر از تفلیس پایتخت و در منطقه‌ای دلپذیر قرار دارد، سرشار از مناظری دلربا از کوه‌های سبز و آبشار در هر منطقه، همانند سونئیس ماجراجویانه و بکر. علی‌رغم زیبایی‌های شگفت انگیز، جاده تفلیس به باتومی یکی از خطرناک‌ترین (آجاده‌ها) در گرجستان محسوب می‌شد. نه به خاطر چرخش‌های سخت، بلکه به خاطر راهزنانی که در کل طول محور

شوم، برای افزایش امنیت از راننده خواستم تا تپانه (تفنگ)اش را با خود بردارد و آن را زیر صندلی‌اش بگذارد. نه این که باور کردم این کار در چیزی برابر کلاشینکف‌ها و موشک‌های آر بی جی که راهزنان داشتند کمکی خواهد کرد اما حس می‌کردم که سلاحی در ماشین دارم که کاری

برایم انجام می‌دهد. صبح خارج شدیم، من، راننده گرجستانی و الی رهمیلویچ. مسیر در زیبایی‌اش جذاب بود اما همان طور که به ما هشدار دادند، در یک مکان‌های بسیاری توسط گروه‌هایی از مردم مسلح به خوبی مسدود شده بود. برخی از آنها یونیفرم و همه‌شان کلاشینکف داشتند. نمی‌دانستیم آیا در

ایست‌های بازرسی ارتش گرجستان، شبه نظامیان یا راهزنان قرار داده شده‌اند. به راننده دستور دادم که در هیچ ایست بازرسی نایستد، فقط پنجره را باز کند، احترام نظامی بگذارد و به پیش برود. اما هیچ کس ما را لمس نکرد. همگی مطمئن بودند که شخصیت مهمی در آن قرار دارد که با ماشین اداری مجل سفر می‌کند. در قلمب از رئیس‌جمهور شوراندازه درباره این ایده درخشان تشکر کردم که به ما این ماشین را داد. چند مرتبه کنار غرقه‌ها ایستادیم و میوه خریدیم. دستفروشان امتناع می‌کردند تا از ما پول بگیرند. آن‌ها هم مطمئن بودند که در ماشین مجل یکی از مقامات ارشد دولتی نشسته است.

شب به باتومی رسیدیم، شهر بندری در ساحل دریای سیاه. مکانی شنبه به شهر ارواح. کسی در خیابان‌ها پرسه نمی‌زد. مشخص شد که اکثر شهروندان شهر به خاطر درگیری با شورشی‌ها از آن فرار کرده‌اند. درگیری‌ها تا فاصله نه چندان دوری از شهر رسیده بود که دارای اهمیت استراتژیکی زیاد و راه مدیریت بخش بزرگی از ورود و خروج گرجستان بود. در اکثر منازل برق نبود که درباره ایستگاه برق یا رستوران صحبت بشود. با تلاش فراوان موفق شدیم هتلی را شناسایی کنیم که به آن می‌خواستیم برسیم. قبلاً این هتل یکی از هتل‌های مجل در گرجستان بود. اما اکنون تنها مسافرانی که در آن باقی مانده بودند موش‌ها و گربه‌ها و چند نفر از کارکنان بودند که هنوز منتظر مهمان بودند.

ماشین را در پارکینگ هتل پارک کردیم و به درگاه خدانود استغاثه کردیم که آن را به سرقت نبرند. من و رهمیلویچ به هتل رفتیم و راننده گرجستانی ماند تا در ماشین بخواهد. او را قسم دادم که به هیچ کس اجازه ندهد که به آن نزدیک شود. او تنها بیمه نامه ما برای برگشت به تفلیس بود. وارد لابی هتل شدیم. چشمم تیره و تار شد. هر چیزی که به دیوار متصل نبود به سرقت رفته بود. آنجا میزها، صندلی‌ها، تصاویر نبودند. هیچی. برق هم نبود. تنها نور از دو شمع کوچک می‌رسید که بر روی پیشخوان بلندی قرار داشتند. به فوریت به دنبال تلفن گشتم. وزیر انرژی درخواست کرده بود که بلافاصله وقتی که به باتومی رسیدیم با او ارتباط برقرار کنیم. کنج دیوار تلفنی قدیمی بود. آن را برداشتم. هیچی. بوق تلفن نداشت. گوشی تلفن به هیچ جا وصل نبود. حتی موفق شده بودند سیم مسی کوتاهی را که تلفن را به دیوار وصل می‌کرد، بدزدند. چند رول به یکی از کارکنان هتل دادم و او را شمع خواستم. او به دو نیم تقسیم کردم، نصفی برای خودم و نصفی برای الی رهمیلویچ و این‌گونه راه را به سمت اتاق کورمال کورمال رفتم. از پنجره اتاق به بندر نظر افکندم. تقریباً خالی از کشتی بود. کنار یکی از اسکله‌ها متوجه یک تانکر نفت تنها شدم. «این تانکر مانست»، به رهمیلویچ گفتم و به آن اشاره کردم، «ها در آستانه بردن آن هستیم.»

پاورقی

Research@kayhan.ir

با هر خرید جدید، نه روی آخرین دلاری که پرداخت کردم، بلکه روی معامله بعدی تمرکز می‌کردم.
-
قابلیت‌های نهفته ساختمان‌هایی را دیدم که اکثر مردم آن‌ها را نادیده می‌گرفتند و یاد گرفتم که چگونه می‌توان آن رؤیا را از طریق ایجاد اتفاق نظر عمومی، ایجاد انگیزه در صدها نفر، تصمیم‌گیری سریع و حل مشکلات بموقع به واقعیت تبدیل کرد. خیلی زود، بسیاری از

میز گذاشتم. گفت اگر تا دوشنبه کار را نهایی کنم روزنامه برای من خواهد بود. من تمام آخر هفته روی بررسی دقیق موضوع کار کردم تا معامله را نهایی کنم. در آیزورور، من فرصتی را دیدم تا یک روزنامه فرهیخته را وارد عصر دیزیتال کنم، در حالی که در این فرآیند ارتباطات تجاری مفیدی ایجاد کردم. خیلی زود فهمیدم، به ویژه در روزنامه‌نگاری، تغییر مانند بهشت است؛ همه می‌خواهند به آنجا بروند، اما هیچ کس نمی‌خواهد بمیرد.

«خاطرات «جرد کوشتر» داماد دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا- ۱۳

پیامی از طرف ترامپ

دکتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان



یکی از غول‌های املاک و مستغلات که متوجه این روزنامه شد دونالد جی ترامپ بود. هرگز فراموش نمی‌کنم که نامه‌ای از او از طریق پست دریافت کردم؛ او که از جایگاهش در فهرست قدرت سالانه آیزورور ناراحت بود، درخواست کرد که حذف شود. «جالب اینجاست که نام ترامپ به طور برجسته در عنوان روی جلد مجله شما استفاده شده است ولی در مقاله، در کنار دردیگری به‌صورت مشترک در رتبه‌اول نام برده شده است. من حدس می‌زنم که شما سعی می‌کنید مردم را وادار به خواندن روزنامه کنید. نامه این‌گونه پایان یافته بود: «بی‌نوشته، لطفاً از ارسال روزنامه خود برای من خودداری کنید، تا دیگر مجبور نباشم این چرندیات را بخوانم» مطمئن اولین کسی نبودم که پیامی از ترامپ در مورد یک مقاله مطبوعاتی دریافت کردم و مطمئناً آخرین نفر هم نخواهم بود.

در حوالی زمان خرید من درمورد ملک خیابان پنجم شماره ۶۶۶، دونالد ترامپ به دخترش ایوانکا پیشنهاد کرد که با کسی که به‌صورت جدی ساختمان‌ها را می‌خرد صحبت کند تا ببیند آیا من علاقه‌مند به خرید املاکی از آنها هستم یا خیر. در یکی از روزهای بهار ۲۰۰۷ با هم قرار ناهار گذاشتم. برای من مورد تجارت صحبت نکردیم، اما گفت‌وگو به زودی به سمت ناسکار، ناهارخوری‌های نیوجرسی و سایر علایق غیرجذاب مشترک ما تبدیل شد. این منجر

ماتریالیستی را برای خود برگزید. همین افراد بودند که حرکت‌های تروریستی اول انقلاب را شکل دادند، ولی با گذشت سالیانی از انقلاب اسلامی، عمدتاً از کشور گریختند و در کشورهای مختلف اروپایی و بعضاً در کشورهای همسایه ایران مستقر شدند. به دلیل مطرح بودن این گروه در ابتدای نهضت اسلامی، جا دارد که شناخت بهتری از آن‌ها به دست آید.

تاریخچه پیدایش منافقین که در آن زمان مجاهدین خلق نامیده می‌شدند از این قرار است که بعد از شروع نهضت حضرت امام(رحمه‌الله) بر ضد حکومت دست‌نشانده پهلوی و بعد از تبعید ایشان به ترکیه و سپس به عراق، گروه‌های مختلفی درصد مبارزه با دستگاه شاه برآمدند که بعضی آن‌ها از اول وابسته به خارج بودند مثل حزب توده که پیش از این در مورد آن‌ها توضیحاتی ارائه گردید. ولی گروه‌های دیگری بودند که دست‌کم همه یا اکثر آن‌ها در ابتدا چنین وابستگی‌هایی نداشتند و کسانی بودند که واقعا با انگیزه مبارزه مستقل حرکتی را شروع کردند، اما بعضی از این گروه‌ها از فعالیت‌های سیاسی ناامید شدند و به فکر فعالیت مسلحانه افتادند.

مجاهدین خلق، یکی از این گروه‌ها بود. در بین بنیانگذاران این گروه، کم و بیش، کسانی بودند که واقعاً مسلمان بودند، نماز می‌خواندند، عبادت خدا را می‌کردند و حتی اهل انفاق و گذشت هم بودند، ولی از لحاظ شناخت مبانی فکری و اعتقادی و ارزش‌های اسلامی ضعیف بودند. بیشتر این‌ها دانشجویانی بودند که در رشته‌های مختلف فنی و مهندسی فراغ‌التحصیل شده بودند و آماده فعالیت‌های سیاسی بودند، لیکن چون می‌دیدند فعالیت‌های حزبی و فعالیت‌های به‌مسالمت‌آمیز تحت فشار سوابک آن زمان را به جای نمی‌برد، به فکر فعالیت‌های مسلحانه افتادند.

این گروه در آغاز فعالیت خود ایدئولوژی‌ای را برای گروهشان تدوین و اهداف خود را از مبارزه تشریح کردند. برای این کار کسانی درصدد برآمدند مطالعاتی در زمینه مسایل به‌اصطلاح مبارزه داشته باشند. به آن‌ها القا شده بود که همین طور که علوم مختلف متخصصانی دارد، علمی هم به نام مبارزه وجود دارد که متخصصان آن مارکسیست‌ها هستند و اگر کسی بخواهد با نظام‌های دیکتاتوری مبارزه کند، باید از ایده‌های خلق، حزب کارگر، رستگار و انواع گروه‌ها و احزاب محلی در مناطقی همچون کردستان، آذربایجان، ترکمنستان و خوزستان‌ها جدا داشتند که وجه مشترک همه آن‌ها گرایش مارکسیستی بود.

- جریان منافقین خلق**

یکی از خطرناک‌ترین جریانات انحرافی، کسانی بودند که در ظاهر اظهار طرفداری از اسلام و انقلاب می‌کردند، لیکن از پشت به آن‌ها خنجر می‌زدند. نام «منافق» برای این دسته از افراد، برانزده‌ترین نام است؛ هرچند آنان خود را با نام «مجاهدین خلق» معرفی می‌کنند. اینان، در آغاز امر، به اسلام اظهار علاقه می‌کردند و حتی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در بین آن‌ها کسانی بودند که محور کار و مطالعات خود را، بنا بر ادعای خودشان، قرآن و نهج‌البلاغه قرار داده بودند. اینان به تدریج مسیری انحرافی در پیش گرفتند و در ابتدای این مسیر، گروهی از آن‌ها منشعب شد که با تغییر ایدئولوژی، گرایشات

صفحه ۱۰

شنبه ۴ مهر ۱۴۰۵

۱۴ ربیع‌الثانی ۱۴۴۸ - شماره ۲۴۲۴۴

به ناهار دوم در رستوران هندی مورد علاقه من، تمارین فلترین و تی روم^۱ در خیابان بیست و دوم شد، جایی که ما سه ساعت با هم صحبت کردیم. هر دوی ما مجبور بودیم مدام با دستیارانمان تماس بگیریم تا دیگر سلسلستان را برای آن روز دوباره برنامه‌ریزی کنند. ایوانکا آن چیزی نبود که انتظار داشتیم. او علاوه‌بر زیبایی بسیار جالبی که قبل از ملاقات با هم می‌دانستم، خونگرم، بازمه و درخشان بود. او قلبی بزرگ و اشتیاق قوی‌العدای برای کشف چیزهای جدید دارد. به زودی ایوانکا را به بخش‌هایی از شهر می‌بردم که قبلاً هرگز ندیده بود و از قرار ملاقات‌هایمان برای بررسی محله‌هایی که به دنبال خرید ملک بودم استفاده می‌کردم. ما در خیابان‌ها راه می‌رفتیم، مردم را مشاهده می‌کردیم و بحث می‌کردیم که کدام محله‌ها در چند سال آینده تحول خواهند یافت. یکنشبه‌ها صبح تخته‌نرد خود را به رستورانی جدید می‌بردیم و ساعت‌ها در آنجا می‌نستیم و مشغول بازی، خواندن روزنامه‌ها و نوشیدن قهوه بودیم. من این رفتار او را دوست داشتم که او همیشه با همه با جذابیت و احترام رفتار می‌کرد، خواه رهبران تجاری، پیشخدمت‌ها یا تاکسیران باشند. او همه چیز را سرگرم‌کننده می‌کرد. همچنین به نظر می‌رسید که ما اشتراکات زیادی با هم داریم. هر دوی ما با پدران خود در تجارت خانوادگی کار می‌کردیم، اما شرکت‌های خود را نیز راه‌اندازی کرده بودیم. ما هر دو کوشا و جاهلطلب بودیم، با اشتیای سالم برای ماجراجویی. وقتی متوجه شدم که عاشق ایوانکا هستم، نگران مذاهب مختلف‌مان شدم. هر قدر هم که سخت و دردناک بود، از او جدا شدم. ایوانکا به من گفت که این بدترین تصمیم زندگی من بود. حق با او بود. چند ماه بعد، دوست مشترکمان وندی مرادک^۲ - من را برای یک تعطیلات آخر هفته با او و همسرش، روبرت مرادک^۳ - مالک نیوز کرب^۴، سپس شرکت مادر فاکسنیوز و وال استریت ژورنال^۵ در قایق رزهارتی^۶ دعوت کرد. من اولین بار رندسی و روبرت را از طریق شغلم با آیزورور ملاقات کرده بودم و آنها دوستان خوبی برای من شده بودند. در کمال تعجب، ایوانکا آنجا بود. او به همان اندازه شوکه شده بود، اما طولی نکشید که دوباره با هم بودیم.

پانوشته‌ها:
Greg Cuneo .۱
Lafayette Street .۲
Arthur Carter .۳
New York Observer .۴
Robert De Niro .۶
Jane Rosenthal .۷
National association for stock car racing: شرکت ملی ماشین‌های دست دوم برای مسابقات اتومبیلرانی Tamarind Flatiron & Tea Room .۸
Wendi Murdoch .۱۰
Rupert Murdoch .۱۱
News Corp .۱۲
Fox News And the Wall Street Journal.۱۳
Rosehearty .۱۴

بعد از شهر‌بور ۱۳۲۰ دولت قوی‌ای در ایران وجود نداشت. در هر گوشه از این سر‌زمین، هر کس برای خود فعالیت می‌کرد و حزب توده، که دارای گرایشات مارکسیستی بود، نیز از همان زمان رشد چشم‌گیری پیدا کرد. در آن زمان، مجلات و روزنامه‌هایی در زمینه مسایل ماتریالیستی و دیالکتیک، که زیربنای مکتب مارکسیسم بود، توسط سران این حزب چاپ و در سطح وسیعی منتشر می‌گردید و از این طریق، مادی‌گرایی در جامعه ترویج می‌شد.

شدند. این ترورها، خشم عمومی مردم را بر ضد آن‌ها برانگیخت و با افشاکری‌هایی که از طرف یاران امام انجام گرفت، کار به جایی رسید که دیگر جایی برای حضور خود در کشور ندیدند و به‌ویژه بعد از فرار بنی‌صدر به خارج، یکی پس از دیگری به طور قاچاق از کشور خارج شدند و اغلب آن‌ها در فرانسه اقامت گزیدند و در همان جا شروع به فعالیت بر ضد نظام جمهوری اسلامی کردند. بنابراین، گروه مجاهدین خلق در ابتدا با انگیزه ملی و اسلامی شکل گرفت ولی پس از مدتی، در اثر معارشت با مارکسیست‌ها و نیز فقدان راهنمای فکری دینی، به انحراف کشیده شدند؛ بعضی از آن‌ها رسماً مرتد شدند و اعلام الحاد کردند و بعضی دیگر، هم اگر چه در باطن خود به اسلام معتقد نبودند، اما در ظاهر تظاهر به اسلام می‌کردند و به‌همین خاطر نام «منافق» به آن‌ها داده شد، زیرا در ظاهر، کم و بیش، اظهار طرفداری از اسلام می‌کردند و حتی در اجتماعاتشان در فرانسه، عراق و کشورهای دیگر، سعی می‌کردند خاتم‌هایشان با روسری ظاهر شوند تا نشان دهند که مسلمانند و احکام اسلامی را رعایت می‌کنند.

قابل ذکر است که در زمان اقامت در فرانسه از کمک‌های دولت فرانسه نیز استفاده می‌کردند، اما پس از مدتی به دلیل قطع کمک‌ها، آن کشور را ترک و به عراق منتقل شدند و در دوران جنگ تحمیلی این به طلاق طرفداری وطن، که درصدد تشکیل یک دولت آزاد در ایران بودند، نقش ستون پنجم دشمن را ایفا کردند و برای دشمن متجاوز جاسوسی نمودند. وجود آن‌ها برای رژیم بعث عراق بسیار حائز اهمیت بود؛ چراکه از بسیاری ادرس‌های ام‌اکسن هم، حیاتی در ایران آن‌ها بودند و همین امر می‌توانست کمک بزرگی برای دولت بعث عراق باشد. از این رو، آن رژیم، پایگاه‌ها و اردوگاه‌هایی در اختیار آن‌ها گذاشت و کمک‌های مالی فراوانی به آن‌ها کرد. در منافقین، با استفاده از کمک‌هایی که از جاهای مختلف به آن‌ها می‌شد، توانستند عدای را آموزش نظامی دهند و آماده جنگیدن شوند. حتی کشورهای مثل آمریکا سلاح‌هایی در اختیار آن‌ها گذاشتند و ارتش مجهزی را برای خود تشکیل دادند. سرانجام در آن زمان که احساس کردند مردم پس از ۸ سال جنگ، خسته شده‌اند و آمادگی دفاع از خود را ندارند، با یک حمله ناگهانی به ایران تجاوز نمودند، به این امید که ظرف دو سه روز کشور را تصرف کنند. امام خمینی(رحمه‌الله) بلافاصله دستور برخورد با آنان را صادر کرد و عملیات مرصاد برای سرکوبی منافقین متجاوز شکل گرفت. شکست آنان در این مبلات، منجر به ناامیدی آنان گردید، و هرچند هنوز نیز کمپایش به فعالیت منذوبانه خود ادامه می‌دهند.